یادداشت

شعر عاشورایی در دوران انقلاب اسلامی (۱)

علیرضا حیدری

پیش‌ازاین نگاهی اجمالی داشتیم به شعر عاشورایی تا عصر قاجار. این گونه شعری پس از آن تا وقوع انقلاب اسلامی دوره‌ای مشابه قبل طی کرد با این تفاوت که در عصر پهلوی اول و به‌ویژه دوم، با گسترش هیئت‌های عزاداری و نیز آغاز جرقه‌های مبارزه علیه رژیم پهلوی با دو گرایش روبه‌روییم؛ یکی گرایش سیاسی از طرف شاعران انقلابی و دیگری گرایش سیاسی در قالب نوحه و عزاداری‌های سنتی و متأثر از شیوه‌های پیشین و البته رگه‌های انقلاب و مبارزه نیز آرام‌آرام در همین هیئت‌ها آشکار شد. «شعر عاشورایی در دوره پهلوی اول کاملاً با مرثیه‌سرایی سراسر ماتم‌زده و با موضوعات محدود و تکراری همراه بوده است. در دوره پهلوی دوم علاوه بر حفظ موضوعات و مضامین پیشین در مواردی نیز تغییر کرد.» (بررسی حرکت شعر عاشورایی قرن معاصر از مرثیه به حماسه، مسعود سعادتی. ماهنامه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ۱۵، شماره ٦، شهریور ۱۴۰۱، شماره پی‌درپی ٧٦) که این اتفاق در یکی دو دهه پیش از انقلاب، ظهور و بروز بیشتری یافت. پیش‌ازاین نوشتم که در کنار وجه عزاداری و مرثیه که در شعر عاشورایی وجود داشته است و به دلایلی گاه پررنگ‌تر و گاه نیز آمیخته با تحریفاتی شده است، موضوعاتی چون ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستم که همیشه از درون‌مایه‌های اصلی شعر عاشورایی بوده است از عصر پهلوی دوم و سال‌های پیش از انقلاب، به‌دلیل ماهیت ظلم‌ستیزی این انقلاب، در شعر جای خود را باز کرد. با پیروزی انقلاب مفاهیم نهضت حسینی به‌طورجدی به عرصه شعر راه پیدا کرد و کارنامه پرباری را در ادبیات و شعر فارسی رقم زد. پیش از بررسی کارنامه شعر عاشورایی پس از انقلاب باید از آیینه‌دارانی یاد کنیم که با سرودن اشعاری ماندگار در قله این میدان قرار دارند؛ کسانی که مفاهیمی چون عدالت، ظلم‌ستیزی، صبر، ایمان، شجاعت، وفاداری و شهادت را به حوزه شعر عاشورایی وارد کردند و جهتی روشن و معنادار برای آن ترسیم کردند. در این میان نام علی موسوی گرمارودی، علی معلم دامغانی، سید حسن حسینی، طاهره صفارزاده، علیرضا قزوه و احمد عزیزی بیش از دیگران مطرح است. علی موسوی گرمارودی با «خط خون» جریان‌آفرین ادبیات عاشورایی بود و شعری بلند در قالب آزاد سرود: «آه ای سبز/ ای سبز سرخ/ ای شریف‌تر از پاکی/ نجیب‌تر از هر خاکی/ ای شیرین سخت/ ای سخت شیرین/ [...] مفهوم کتاب معنای قرآن/ نگاهت سلسله تفاسیر». او البته درکتاب «در سایه‌سار نخل ولایت» با «ناگاه/ خنجری سیاه برآمدی به‌سوی خورشیدی... خورشیدی مغموم/ بزرگوارانه می‌درخشید» هم به توصیف شهادت امام حسین(ع) می‌پردازد. زنده‌یاد سید حسن حسینی در مجموعه عاشورایی «گنجشک و جبرئیل» «شام غریبان» را چنین توصیف می‌کند: «سکوت/سنگین‌وپرهیاهو/صف‌می‌آراست/[...]وخورشید/ بر کوهان کوه‌های برهنه به اسارت می‌رفت». از این شاعر نباید «راز رشید» را از یاد برد که حضرت عباس(ع) را «قمر بنی‌هاشم» معرفی می‌کند و امام حسین(ع) را «کوه نور» می‌نامد. و علیرضا قزوه را با ترکیب‌بند معروفش در «با کاروان نیزه» باید دید: «گودال قتلگاه پر از بوی سیب بود/ تنهاتر از مسیح کسی بر صلیب بود/ سرها رسید از پی هم مثل سیب سرخ/ اول سری که رفت به کوفه، حبیب بود.» طاهره صفارزاده در مجموعه آثارش و از جمله «روشنگران راه» از وفاداری عباس(ع) می‌سراید: «باب‌الحوایج/باب شفاعت است/وباب برادری را/ در ازدحام بی‌وفایی و نامردی/ به جامعه انسان آموخت/ او شیعه پدر و برادر خود بود/ [...] و بازوانش/ مأمورهای دین خدا بودند.» و سرانجام بی‌گمان به تعبیر محمدکاظم کاظمی «اغراق نیست اگر بگوییم که مثنوی «تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما» از شاخص‌ترین آثار علی معلم دامغانی و درعین‌حال از آثار ماندگار عاشورایی در عصر حاضر است، هم به‌واسطه محتوای جهت‌بخش و هم به اعتبار آرایه‌های صوری آن» که این‌گونه شروع می‌شود: «روزی که در جام شفق مُل کرد خورشید/ بر خشک‌چوب نیزه‌ها گُل کرد خورشید» احمد عزیزی نیز با مثنوی‌های شطح‌گونه خود سبکی ویژه در شعر آیینی و به‌ویژه عاشورایی درانداخت: «مقتل‌آموزان نظم لوحه‌ها/ پرده‌گردانان بزم نوحه‌ها/ چون به قتل شاه خوبان می‌رسند/ ناله‌لنگان، سینه‌کوبان می‌رسند.»

زین قند پارسی

ناویراسته ✗

صولت‌مرتضوی، وزیر کار:
معتقدهستم که خبرنگاری جز مشاغل سخت است واین موضوع را پیگیری می‌کنم. اگر قانون است که باید اجرا شود.

ویراسته ✓

صولت‌مرتضوی، وزیر کار:
معتقدهستم که خبرنگاری جزء/جزو مشاغل سخت است واین موضوع را پیگیری می‌کنم. اگر قانون است که باید اجرا شود.

نکته

دهخدا می‌نویسد: جزو، [جُ زْوْ] (از ع، اِ) مأخوذ از تازی جُزء، قطعه، پاره، حصه و بخش. ظاهرا مخفف «جزء» به همزه عربی است و چون به اسمی اضافه شود، به جای همزه، واو نویسند و گویند: جزو طلا هم طلاست. «جزو» به واو در اصل جزء به همزه است ولی شاعران نیز آن را با واو به کار برده‌اند و با کلمه عضو هم قافیه قرار داده‌اند. البته زنده‌یاد نجفی هم معتقد است هر دو صورت درست است. ولی بهروز صفرزاده در «دست‌نامه ویرایش» معتقد است که بهتر است «جزو» را به معنای یکی از و «جزء» را به معنای بخش یا قسمت به کار ببریم.

#زین_قند_پارسی

یادبود

خداحافظی با مرد جنجال‌های ناگزیر!

کاوه سنابادی

وقتی فیلم «یک بوس کوچولو»ی بهمن فرمان‌آرا به‌نمایش درآمد (سال ۱۳۸۴)، عده‌ای یکی ازآدم‌های اصلی فیلم را برگرفته از شخصیت ابراهیم گلستان، نویسنده معروف، دانستند. آن فرد نویسنده‌ای سال‌خورده بود که مانند گلستان درخارج از کشور زندگی کرده بود، به‌دیگر نویسندگان تاخته بود، اسمش هم سعدی بود که نسبتش با گلستان امری پوشیده و پیچیده نیست (مخاطب می‌تواند بین آقای سعدی فیلم فرمان‌آرا و ابراهیم گلستان و کتاب معروف شیخ اجل، گلستان سعدی، ارتباط ببیند.) همچنین پسر آقای نویسنده فیلم درگذشته بود و می‌دانیم کاوه گلستان، عکاس پرآوازه و فرزند ابراهیم گلستان، نیز در زمان حیات پدرش بر اثر انفجار مین جان باخته است. این نشانه‌ها وبیش از آن، کمابیش جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد که فرمان‌آرا در قصه فیلم خود بی‌رحمانه نویسنده مشهور واقعی را نواخته است؛ همان کاری که خود گلستان به آن شهره بود. با این همه، حالا که خبر درگذشت او در صدویک‌سالگی پخش شده، شایسته است منصفانه‌تر و بی‌طرفانه‌تر در این وجه شخصیتی او بنگریم. گلستان ۲٦مهر ۱۳۰۱ با نام اصلی‌اش سیدابراهیم تقوی شیرازی در شیراز زاده شد و ۳۱مرداد ۱۴۰۲ در حومه لندن درگذشت. او فرزند مدیر روزنامه گلستان بود. پدربزرگش از مراجع تقلید و عمویش نیز از علمای دین به‌شمار می‌آمد. سال ۱۳۲۰ راهی تهران شد و همان‌زمان زندگی مشترک با دخترعمویش فخری و تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه تهران را آغاز کرد. فعالیت سیاسی مانع درس‌خواندنش شد اگرچه چند سال بعد، از حزب متبوعش برید؛ چرا که آن فضا و روابط آدم‌هایش را سالم تلقی نمی‌کرد. در سال ۱۳۲٦ نخستین کتابش مجموعه‌داستان «به‌دزدی رفته‌ها» را به‌چاپ رساند تا رسما به‌جرگه اهل قلم بپیوندد - البته سابقه فرهنگی‌اش به عکاسی مطبوعاتی پیش از آن برمی‌گشت. فعالیت ادبی او با ترجمه رمان‌های مطرح خارجی برای نشریه اخبار هفته ادامه پیدا کرد، همچنین با مجله انگلیسی دیلی نیوز همکاری می‌کرد. در آبادان به‌استخدام انتشارات شرکت نفت ایران وانگلستان وسپس دفتر کنسرسیوم بین‌المللی نفت ایران درآمد و برای کارفرمای خود فیلم و عکس و کتابچه‌های تبلیغاتی تولید می‌کرد. سال ۱۳۳٦ استودیو گلستان را به‌راه انداخت وسپس مستندهایی چون «موج و مرجان و خارا» را برای شرکت نفت ساخت. این همکاری باعث انتقاد برخی روشنفکران از جمله جلال آل‌احمد به او شد. سال ۱۳۴۰ پس از چند سال، موفق به‌تکمیل فیلم «یک آتش» شد. این اثر مستند درباره مهار چاه‌های آتش‌گرفته نفت در اهواز است و داستان واقعی مقابله با آتشی مهیب و تاریخی که فرونشاندن آن ٦۵ روز به درازا کشید. فیلم بردار مستند، برادر گلستان یعنی شاهرخ و تدوین آن کار شاعر معروف، فروغ فرخزاد، بود. این اثر با وجود نمایش و درخشش در جشنواره‌هایی مانند ونیز که آغازی بر موفقیت‌های جهانی فیلم‌سازان ایرانی بود، ابراهیم گلستان را گرفتار حاشیه‌ای طولانی‌مدت کرد! گفته‌شده پای ابراهیم می‌شکند و او در بیمارستان بستری می‌شود و کارگردانی به‌عهده شاهرخ گذاشته می‌شود. ظاهرا اختلاف بر سر اینکه سازنده فیلم چه کسی است، سبب قهر دو برادر می‌شود و این دلخوری دهه‌ها ادامه پیدا می‌کند. گلستان سال ۱۳۴۱ مستند «خانه سیاه است» به کارگردانی فروغ فرخزاد را تهیه کرد که بهترین فیلم مستند سال در جشنواره فیلم آلمان غربی شد. این مستند درباره جذامیان بود و علاقه قلبی کارگردان و تهیه‌کننده‌اش به‌یکدیگر، یکی از زبانزدترین ماجراهای عاشقانه واقعی در حاشیه ادبیات و هنر معاصر ایران را رقم زد! سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۵۰ گلستان دو فیلم داستانی خود «خشت و آینه» و «اسرار گنج دره‌جنی» را ساخت. «اسرار گنج دره‌جنی» اثری کمدی و روایتگر ماجرای یک کشاورز بود که به‌گنج دست پیدا می‌کرد. فیلم نگاهی منتقدانه و نمادین به حکومت پهلوی داشت وظاهرا به‌همین سبب پس از دو هفته، نمایش آن متوقف شد. گلستان سه سال بعد بر اساس آن داستانی به‌همین‌نام نوشت که از کتاب‌های معروف اوست. ابراهیم گلستان فیلم‌ساز مهمی است و نویسنده‌ای مهم که جزو پیشروان داستان مدرن فارسی و از جمله داستان‌نویسانی به‌شمار می‌رود که نگاه ویژه به‌زبان در داستان دارد. همچنین در عکاسی کارش قابل اعتناست تا جایی که از نخستین عکاسان پرتره در ایران به‌شمار می‌آید. با این همه، حاشیه در بخش درخور توجهی از زندگانی او دست از سرش برنداشت و یا شاید این او بود که نمی‌توانست بی‌حاشیه زندگی کند! از دل بستگی او و آن بانوی نامدار شعر معاصر به یکدیگر تا لطمه‌هایی که خانواده گلستان از این عشق دیدند (رنج همسرش فخری و سردی و پدرسالاری‌ای که فرزندان گلستان از او می‌دیدند.) همچنین دیدگاه‌هایی که بدون ملاحظه چندانی درباره اهالی فرهنگ ابراز می‌کرد. مثلا شاملو را به رونویسی کردن ترجمه رمان «دن آرام» شولوخوف از ترجمه به‌آذین متهم می‌کند و آل‌احمد را دهه‌ها پس از مرگش با نقل خاطره‌ای از زبان یکی از دوستان خود، «خر» می‌خواند! همچنین علیه براهنی حرف می‌زند. با این همه، طرف‌داران بسیاری دارد و این صرفا به‌علت جایگاهش در هنر و ادب ایران معاصر نیست. او زمانی در استودیو گلستان به‌شماری از اهالی فرهنگ ایران مانند مهدی اخوان ثالث سفارش کار می‌داد و به‌نوعی نانی به‌سفره‌های جماعت اهل قلم می‌رساند. از طرفی گلستان صریح بود - شاید برخوردار از صراحتی از جنس رک‌گویی خانواده فرخزاد - و انتقادش از دیگران احتمالا به‌باور واقعی‌اش برمی‌گشت و نه غرض‌ورزی او. زمانی احمدرضا احمدی درباره بدگویی‌های دیگران علیه گلستان از او دفاع کرد و آقای نویسنده را «پاک پاک» و مورد حسادت دیگران دانست. همه این‌ها را باید در کنار هم دید و اگر نقدی به‌رفتارهای جنجالی نویسنده و مترجم و فیلم‌ساز فقید باشد که هست، خوب است با توجه به‌دیگر مسائل شخصیت و زندگی او دیده شود.

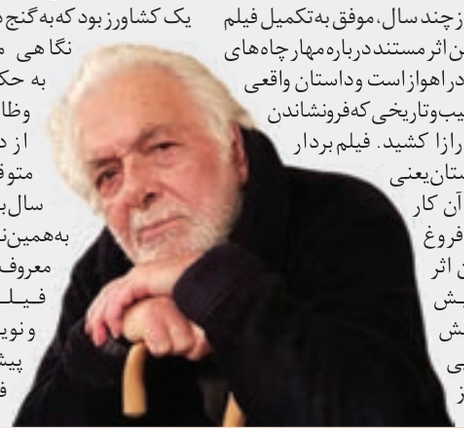

درباره رمان «امریکایی آرامِ» گراهام گرین، اثری با دغدغه‌های فلسفی و نقدهای سیاسی

برای انسان ماندن باید موضع گرفت

مایکل کین در نمایی از فیلم «امریکایی آرام»

مجید خاکپور

سینما اقتباس

همه ما شجاع، عدالت‌طلب، آزادی‌خواه و در یک کلام قهرمانیم، منتها تا یک لحظه پیش از آزمون، تا پیش از محک خوردن. از دیدگاه فلاسفه وجودگرا یا اگزیستانسیالیست‌ها، آن سنگ محکی که عیار آدم‌ها را برملا می‌کند، قرارگرفتن در وضعیت‌های ویژه و استثنایی یا به‌قول آن‌ها «موقعیت‌های مرزی» است. وقت‌هایی که باید انتخاب‌های سخت بکنیم، دست به گزینش‌های هزینه‌زا و خطرساز بزنیم، با گوشه امنمان وداع کنیم و ایضا وارد مهلکه شویم. گراهام گرین، راوی و شخصیت اصلی رمانِ «آمریکایی آرام» یعنی تامس فاولر را در چنین موقعیتی قرار می‌دهد. فاولر خبرنگار انگلیسی سن‌وسال‌دار و خسته و محافظه‌کار، دو سال است در ویتنام درگیری فرانسه با نیروهای تحت رهبری کمونیست‌ها در شمال این کشور را پوشش می‌دهد. عزیزترین و مهم‌ترین چیزهای دنیا برای او در این کشور وزمانه بحران‌زده، بودن با فوئونگ، زن جوان وزیبای ویتنامی و به‌هپروت رفتن است. اما آمدن جوانی آمریکایی به‌نام آلدن پایل او را از کناره زندگی وزیستن در سایه به‌در می‌کشد و در موقعیتی مرزی قرار می‌دهد. پایل مأمور سازمان سیاست و برای اجرای برنامه‌های آمریکا و مداخله در بلبشوی ویتنام به‌این کشور آمده و البته در این بین فوئونگ را هم می‌قاپد. اتفاقاتی می‌افتد و فاولر ناگزیر است نسبتش را با جهان و وضع موجود مشخص کند و در نتیجه در سمتی بایستد. رویارویی انسان با خویشتن البته یکی از وجوه این رمان است. بُعد دیگر اثر، مسئله استعمار است و دخالت قدرت‌ها در کشوری ثالث که بهایش را مردم بی‌گناه می‌دهند.

پیش‌بینی باتلاق آمریکا و نادیده گرفتن بلای کمونیست‌ها

گرین این رمان را بین سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵ نوشت، وقتی که به‌عنوان خبرنگار هفته‌نامه «نیو ریپابلیک» به منطقه هندوچین رفته بود. فرانسه به عنوان استعمار کهنه نفس‌های آخرش را در ویتنام می‌کشید و آمریکا به‌عنوان قدرتی تازه با اعتماد به‌نفسی که پس از جنگ جهانی دوم به‌دست آورده بود، می‌خواست نقش‌آفرین باشد و جلو پیشروی کمونیست‌ها را بگیرد و سیاست‌هایش را نه با روش استعمارگران پیشین که با متد خودش پیاده کند. گرین «با دوراندیشی فوق‌العاده پیامدهای مصیبت‌بار مداخله آمریکا در ویتنام را پیش‌بینی کرد.»[1] آن هم در نیمه اول دهه ۵۰ میلادی وزمانی که «هنوز ویتنام در رادار خوانندگان غربی نبود، زمانی که سیاست خارجی و قدرت نظامی ایالات متحده هنوز به‌عنوان نیروهایی برای ایمن کردن جهان برای دموکراسی تلقی می‌شد.»[2] گراهام گرین شامه تیزی داشت، بوی باتلاقِ پیش‌روی آمریکایی‌ها را از دور حس کرده بود. وقتی کمتر کسی حواسش بود، وقتی سیاست‌مداران داشتند مردهای جوان وساده (آلدن پایل نمونه‌ای از این افراد ساده‌لوح است) را در خطوط منظم به‌سمت آن باتلاق رژه می‌بردند. اما برخی منتقدان نقدهایی بر این رمان داشتند؛ نویسنده خطر کمونیست‌ها و کمونیسم را نادیده گرفته و از کنار بلایی که این ایدئولوژی می‌تواند نازل کند گذشته بود. درصورتی که سال‌ها پیش از انتشار رمان، جوجه‌های ناقص‌الخلقه شر سر از زیر مرغ کُرچِ پنهان کاری و پروپاگاندای روسیه شوروی و استالین درآورده بودند. طبل رسوایی از بام افتاده بود، بسیاری از کهنه کمونیست‌های اروپایی و آمریکایی که از آزادگی و درایت بهره‌ای حداقلی داشتند، از این ایدئولوژی اعلام برائت کرده وحتی برای روشنگری و جبران گناهِ همراهی با آن، مقاله‌های افشاگرانه و خودانتقادی هم نوشته بودند. هر چند کَرگوشانِ مغز گرو داده مسخ‌شده‌ای بودند که هم‌زمان که در اردوگاه‌های کار اجباری شوروی از گرسنگی گوشت اسب یخ‌زده سق می‌زدند، برای طول عمر استالین دعا می‌کردند. الکساندر سولژنیتسین، نویسنده روس که صابون سیستم استالینی به تنش خورده بود، این افراد را «جماعت مخلص» می‌نامید که هیچ چیز نمی‌توانست چشمشان را باز کند. رابرت گراهام دیویس در مقاله‌ای با عنوان «در زمانه ما هیچ کس بی‌طرف نیست» که در سال ۱۹۵٦ در «نیویورک تایمز» منتشر شد به‌این نکته مغفول در «آمریکایی آرام» اشاره کرده ونوشته است گراهام گرین هزاران نفری را که «هر هفته از کشورهای کمونیستی فرار می‌کنند تا به‌عنوان انسان زندگی کنند» به‌یاد نمی‌آورد و نادیده می‌گیرد.

شخصیت‌هایی به نمایندگی از تفکرات سیاسی

شخصیت‌ها در این رمان گراهام گرین را می‌شود نماینده جناح یا تفکر سیاسی یا وضعیت کشورشان دانست. پایل، جوان خوش‌قیافه و آرمان‌گرا و البته پرت آمریکایی که دنیا را از دریچه تئوری‌هایی می‌بیند که از کتاب‌ها یاد گرفته. فاولر، انگلیسی پا به سن گذاشته که دنبال آرامش و دوری از درگیری است. فوئونگ، دختر جوان و بلاتکلیف ویتنامی که برای آینده‌اش دست‌وپا می‌زند و از کنار انگلیسی پیر به‌سوی آمریکایی جوان می‌رود و بعد دوباره از ناچاری به‌مرد انگلیسی برمی‌گردد که یک‌بار هم دستش در وعده دروغی که درباره آینده به‌دختر داده رو شده است.

شربی گناهان

آلدن پایل، فارغ‌التحصیل دانشگاه هاروارد، جاسوسی است که در پوشش کارمند هیئت کمک‌های اقتصادی به‌ویتنام آمده است. پشتوانه فکری او کتاب‌هایی است که خوانده و به‌طور خاص آثار نظریه‌پردازی به‌نام یورک هاردینگ. دانشمندی که معتقد است در سرزمین‌های خارجی مانند ویتنام نه کمونیسم جواب می‌دهد، نه استعمار، بلکه یک «نیروی سوم» بهترین نتیجه را دارد. ژنرال تِه، قلدر بی‌قاعده و اصول، همان نیروی سومی است که آمریکا به‌پایل مأموریت داده از او حمایت کند. پایل در نخستین دیدارش با فاولر از او می‌پرسد: «هیچ وقت کتاب‌های یورک هاردینگ را خوانده‌اید؟» فاولر می‌گوید: «وقتی آدم مدت درازی در جایی می‌ماند، دیگر راجع به‌آنجا چیزی نمی‌خواند.» پایل از او می‌خواهد او را با این کشور و مردمش آشنا کند و دوستی‌شان از اینجا آغاز می‌شود. فاولرِ دنیادیده، پایل را جوانی خام می‌داند که آرمان‌گرایانه و برطبق نظریه‌هایی که در گوشش خوانده‌اند با جهان و آدم‌ها روبه‌رو می‌شود، نیت خیر و دلی پاک دارد. اما همین جوان می‌تواند با نیت خیرش مسیر جهنم را سنگ‌فرش کند. ژنرال تِه با مواد منفجره‌ای که پایل و آمریکا در اختیارش قرار داده‌اند در میدانی عمومی در سایگون بمب‌گذاری می‌کند و باعث کشتار زنان و کودکان و مردم بی‌گناه می‌شود. فاولر با سرزنش به‌پایل که چند چکه خون بیگناه روی کفشش است می‌گوید: «نیروی سوم و دموکراسی ملی همین الان روی کفش راستت ماسیده.» پایل مبهوت می‌گوید: «تِه این کار را نمی‌کرد. مطمئنم که نمی‌کرد. کسی فریبش داده است. کمونیست‌ها...» و فاولر با خود می‌گوید: «حصاری که از حسن نیت ونادانی به‌دور خود کشیده بود، رخنه‌پذیر نبود.» گناه پایل همین حصار حسن نیتی است که دور خود کشیده و البته سادگی جوانانه‌اش. شر بی‌گناهان که از نادانی یا ساده‌لوحی‌شان برمی‌خیزد آن چیزی است که گراهام گرین چند بار از زبان فاولر که راوی داستان است به‌آن اشاره می‌کند. یک جا به‌ویگو، افسر پلیس فرانسوی که مأمور پیگیری پرونده قتل پایل است می‌گوید: «خدا خودش همه را از شر [...] نیکوکاران حفظ کند.» و در جایی دیگر، پس از انفجار و شنیدن آن حرف ساده‌لوحانه از پایل با خود و اگویه می‌کند: «همیشه بری از گناه‌اند. یا باید مهار شوند یا نابودشان کرد.»

فاولر پایل را قربانی همین ساده‌باوری و دنباله‌روی بی‌فکرش از نظریه‌ها می‌داند. وقتی ویگو، افسر پلیس از فاولر می‌پرسد: «این یورک هاردینگ کیست؟» فاولر می‌گوید: «همان کسی که دنبالش می‌گردید. او بود که از راه دور پایل را کشت. [...] پایل وقتی به اینجا آمد پر از ایده‌های یورک هاردینگ بود. [...] اشتباه پایل این بود که خواست ایده‌های او را به‌مرحله عمل دربیاورد. هاردینگ چیزی درباره نیروی سوم نوشته بود. پایل درصدد تشکیل چنین نیرویی برآمد - آن هم با [ژنرال تِه] مردکی راهزن که ۲هزار نفر را دور خودش جمع کرده بود و یک جفت ببر دست‌آموز.» ایده‌ها این چنین از راه‌های دور و بعید قربانی می‌گیرند.

برای انسان ماندن باید موضع بگیرید، آقای فاولر

رویارویی انسان با خویشتن یکی از جنبه‌های دوگانه این اثر است که «گرچه کارمایه فلسفی نویسنده است اما هیچ‌جا به‌صراحت بیان نمی‌شود و باید از خلال رویدادها، خاصه تعارضات درونی قهرمان حکایت، و تصمیم‌هایی که می‌گیرد بدان پی برد».[3] آبشخور فکری گراهام گرین مذهب کاتولیک و فلسفه اگزیستانسیالیسم است. اگزیستانسیالیست‌ها براین باورند که انسان آن چیزی است که اراده می‌کند، چیزی است که از خود می‌سازد، انتخاب‌هایی است که می‌کند و آن چیزی است که در عمل بروز می‌دهد. این موقعیت‌های مرزی هستند که باعث می‌شوند ما با خود روبه‌رو شویم و در نتیجه تصمیمی که می‌گیریم از توهمی که درباره خود داریم خارج شویم. «موقعیت‌های مرزی، اوضاع و احوالی می‌شود که فرد، خود و جهان را بهتر می‌شناسد. انسان در زندگی روزمره - که هیچ اوضاع استثنایی وجود ندارد - از خود و بعضی واقعیت‌های جهان غافل است.»[4] تا وقتی در موقعیت‌های خطیر قرار نگیریم واقعا نمی‌دانیم کی هستیم و بنابراین درباره خود در توهم هستیم. یاسپرس می‌گوید: «فیلسوف رواقی، اپیکتتوس، سرچشمه خود را در وضعیت‌هایی می‌داند که باعث می‌شود، از ضعف و درماندگی خود، آگاه شویم.»[5] فاولر تمام تلاشش این است که از رویارویی با خویش و تصمیم‌گیری و دست به‌عمل زدن در موقعیت‌های مرزی شانه خالی کند و قسر دربرود. تا پیش از آمدن پایل هم در این کار موفق است اما حضور او فاولر را در تنگنا می‌گذارد. پایل یار فاولر را از چنگش درآورده و درکشتار هم دست داشته، اما فاولر اقدامی علیه او نمی‌کند. وقتی یک انقلابی ویتنامی به‌نام هنگ از او می‌خواهد برای اجرای نقشه قتل پایل با آن‌ها همکاری کند، فاولر باز هم طفره می‌رود. هنگ به او می‌گوید: «دیر یا زود هر کس اگر بخواهد انسان بماند، باید موضع بگیرد.» فاولر قولی نیم‌بند می‌دهد، هنوز مطمئن نیست که همکاری خواهد کرد یا نه. در این موقعیت سخت، سمت درست می‌ایستد یا نه. «گرفتاری قهرمان داستان در این است که با توجه به وضع آشفته آدمیان و با در نظر گرفتن خطاها، ریاها و دروغ‌ها، می‌خواهد تعهد قبول نکند و در همه احوال ناظر بی‌طرف باشد.»[6] تا اینکه پایل به‌دیدارش می‌آید و حرف‌هایی که بین آن‌ها رد و بدل می‌شود فاولر را از بلاتکلیفی در می‌آورد. پایل در گفت‌وگویش با فاولر می‌گوید: «من هم احتمال ندارد تغییر کنم - مگر با مرگ.» فاولر انفجار میدان و کشته شدن بچه‌ها را به‌یاد پایل می‌آورد و می‌پرسد: «حتی با واقعه امروز صبح هم نه؟ آیا این ممکن نیست تغییری در نظریات انسان بدهد؟» پایل می‌گوید: «این‌ها را باید تلفات جنگ دانست. البته اسباب تأسف شد ولی آدم تیرش همیشه به‌هدف نمی‌خورد و به‌هرحال در راه مقصود صحیحی مردند. [...] به‌تعبیری می‌شود گفت به‌خاطر دموکراسی مردند.» اینجاست که فاولر تصمیم نهایی را می‌گیرد وزیر بار مسئولیت انتخاب می‌رود. دیگر امیدی به‌تغییر این جوان خام ندارد: «ناگهان احساس خستگی عمیقی کردم. دلم می‌خواست زودتر برود و بمیرد.»

فاولر عاقبت تن به‌موضع‌گیری می‌دهد و ثابت می‌کند انسان محکوم به‌آزادی و انتخاب چیزی است و باید چیزی باشد بیش از تخته‌پاره‌ای بر موج... هر چند گاهی هم تخته‌پاره‌ای بیش نیست.

اقتباس سینمایی تحسین شده

از «آمریکایی آرام» دو اقتباس سینمایی با همین نام ساخته شده است؛ یکی سال ۱۹۵۸ که جوزف ال. منکیه‌ویچ آن را کارگردانی کرد. او اثری ساخت متفاوت با ایده و نگاه نویسنده و آن‌قدر قصه را تغییر داد که صدای گراهام گرین را درآورد. فیلیپ نُیس که سال ۲۰۰۲ فیلم دیگری براساس این رمان ساخت، بسیار بیشتر به‌اثر وفادار ماند. اما یک بدبیاری هم آورد؛ حمله تروریستی به‌برج‌های دوقلو در سال ۲۰۰۱ باعث شد که این فیلم که نقدهای جدی به‌سیاست‌های آمریکا در ویتنام داشت، با یک سال تأخیر روی پرده برود. البته، هم فیلم نقدهای مثبت گرفت و هم مایکل کین که نقش فاولر را بازی کرده بود، نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد شد.

منابع:

۱، ۳، ٦. مقدمه عزتا... فولادوند بر ترجمه‌اش از «آمریکایی آرام»، نشر خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۵
۲. The unquiet Brit and the Americans. از تارنمای editoreric.com
۴، ۵. موقعیت‌های مرزی و هستی اصیل انسان در فلسفه یاسپرس، تورج اردشیری نیا، مریم ثقفی، دو فصلنامه اندیشه‌های فلسفی و کلامی، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۰